

کپی برداری و انتشار این مجموعه آموزشی به هر شکلی مجاز نیست.

کوبدار - نقد فیلم، معرفی کتاب، آموزش زبان انگلیسی و کامپیوتر

<http://www.koobdar.ir>

لغات ضروری آیلتس و تافل با ترجمه فارسی | آموزش ۵۷۰ واژه آکادمیک

گروه دوم

(شصت لغت دوم)

Community

Am kə'mju:nəti

Br kə'mju:nəti

اسم

۱: همه کسانی که در یک منطقه، شهر، کشور و... زندگی می کنند یا مردمی که به دلیل نژاد، مذهب و... مشترک و متحد در نظر گرفته می شوند. جامعه

There's a large black community living in this area.

یک جامعه بزرگ از سیاه پوستان در این منطقه زندگی می کنند.

Her ideas have attracted a lot of attention in the scientific community.

ایده های او توجه زیادی را در بین جامعه علمی جلب کرده است.

۲: در شبکه های اجتماعی، گروهی از مردم که علایق مشترک دارند یا می خواهند به هدف مشترکی برسند.

Let your voice be heard on this issue; join our Facebook community.

اجازه دهید حرف شما درباره این موضوع شنیده شود، به اجتماع ما در فیسبوک بپیوندید.

۳: گروهی از حیوانات و گیاهان که در یک مکان یا محیط رشد می کنند یا زندگی می کنند.

Resident

Am rezɪdənt

Br rezɪdənt

اسم

۱: کسی که در یک جا زندگی می کند یا خانه دارد. ساکن، مقیم

The local residents were angry at the lack of parking spaces.

ساکنان این محله از نبود جای پارک عصبانیند.

This pool is for the use of hotel residents only.

این استخر تنها برای استفاده ساکنین هتل است.

۲: دکتری که در حال آموختن است و در یک بیمارستان مشغول کار است. دستیار پزشک

She's a first-year resident in oncology at Boston General Hospital.

او در سال اول کارآموزی آنکولوژی در بیمارستان عمومی بوستون است.

صفت

۱: مقیم، ساکن

The town's resident population (= not tourists or visitors)

جمعیت مقیم این شهر (نه بازدید کنندگان و توریست ها)

Range

Am reindʒ

Br reindʒ

اسم

۱: یک مجموعه از چیزی های مشابه. رنج، سری

I offered her a range of options.

من به او یک سری از آپشن ها را پیشنهاد کردم.

۲: محدوده، بازه

Most of the students are in the ۱۷-۲۰ **age range**.

بیشتر دانشجویان در محدوده سنی ۱۷ تا ۲۰ سال هستند.

This was **outside the range of his experience**.

این خارج از محدوده تجربه اش بود.

۳: یک سری از محصولات از نوع خاص

Our new range of hair products

سری جدید محصولات موی ما

۴: فاصله ای که در آن چیزی را می توان دید یا شنید.

The child was now out of her **range of vision** (= not near enough for her to see).

آن بچه اکنون خارج از بازه بینابینش بود (به اندازه ای نزدیک نبود که او ببیند)

۵: بُرد یک اسلحه

These missiles have a range of ۳۰۰ miles.

این سلاح ها بُردی معادل ۳۰۰ مایل دارند.

Construction

Am kən'strʌkʃn

Br kən'strʌkʃn

اسم

۱: ساخت و ساز یا ساخت چیزی مثل ساختمان، پل و ...

Our new offices are still **under construction** (= being built).

اداره جدید ما هنوز در حال ساخت است.

Work has begun on the construction of the new airport.

کار برای ساخت یک فرودگاه جدید شروع شده است.

۲: یک ساختمان، یک سازه

What's that concrete and metal construction over there?

آن سازه بتنی و فلزی در آنجا چیست؟

Strategy

Am strætədʒi

Br strætədʒi

اسم

۱: یک نقشه برای رسیدن به هدفی خاص. استراتژی

I think it's time to adopt a different strategy in my dealings with him.

فکر می‌کنم وقت آن رسیده است که در برخورد خودم با او استراتژی متفاوتی اتخاذ کنم.

This strategy could cause more problems than it solves.

این استراتژی می‌تواند باعث مشکلات بیشتری شود تا اینکه آن را حل کند.

Chess is a game that requires strategy.

شطرنج یک بازی است که به استراتژی دقیق نیاز دارد.

Element

Am elɪmənt

Br elɪmənt

اسم

۱: یک بخش لازم یا معمول از چیزی. المان

Cost was a **key element** in our decision.

هزینه، المان کلیدی در تصمیم ما است.

The movie had all the elements of a good thriller.

این فیلم تمام المان ها برای یک تریلر خوب را دارد. (thriller یک ژانر فیلم است).

۲: (در شیمی) عنصر، مانند اکسیژن، نیتروژن و ...

Mendeleev realized that the physical and chemical properties of **elements** were related to their atomic mass in a '**periodic**' way

مندلیوف فهمید که ویژگی های فیزیکی و شیمیایی عناصر با عدد اتمی آن ها به شکل متناوب در ارتباط است.

Previous

Am pri:vɪəs

Br pri:vɪəs

صفت

۱: قبلی

No previous experience is necessary for this job.

تجربه قبلی برای این کار لازم نیست.

I couldn't believe it when I heard the news. I'd only seen him the previous day.

وقتی خبر را شنیدم نتوانستم آن را باور کنم. من فقط روز قبل او را دیده بودم.

He has two daughters from a previous marriage.

او دو دختر از ازدواج قبلی دارد.

Conclusion

Am kən'klu:ʒn

Br kən'klu:ʒn

اسم

۱: تصمیمی که می گیرید وقتی شما تمام اطلاعات در مورد آن موضوع را بررسی می کنید. نتیجه، استنتاج

New evidence might **lead to the conclusion** that we are wrong.

شواهد جدید ممکن است به این نتیجه ختم شود که ما اشتباه می کنیم.

The conclusion of your essay is good, but the final sentence is too long and complicated.

نتیجه گیری مقاله شما خوب است، اما جمله آخر خیلی طولانی و پیچیده است.

۲: پایان چیزی مانند یک سخنرانی، فیلم، کتاب و ...

The film has a boringly predictable conclusion.

این فیلم یک پایان کسل کننده قابل پیش بینی دارد.

Security

Am sɪ'kjʊərəti

Br sɪ'kjʊərəti

اسم

۱: امنیت، مربوط به امنیت

The station was closed for two hours because of a security alert.

ایستگاه برای ۲ ساعت به دلیل هشدار امنیتی بسته شده بود.

You need some financial security when you have children.

وقتی بچه دارید به کمی امنیت اقتصادی نیازمندید.

If it's a choice between higher pay and job security, I'd prefer to keep my job.

اگر انتخابی بین پرداخت بالا و امنیت شغلی باشد من حفظ کردن کارم (امنیت شغلی) را ترجیه می دهم.

Aspect

Am æspekt

Br æspekt

اسم

۱: بخش یا قابلیت خاصی از یک موقعیت، ایده، یک مشکل و ... جنبه، وجه، منظر

This was one aspect of her character he hadn't seen before.

این یک جنبه از شخصیت او بود که آن پسر قبلاً ندیده بود.

Which aspects of the job do you most enjoy?

از کدام جنبه این کار لذت می برید؟

۲: ظاهر یک مشکل، شخص، مکان و ...

Events began to take on a more sinister aspect.

اتفاقات ظاهر شیطانی بیشتری به خود گرفتند.

Acquisition

Am ækwɪ'zɪʃn

Br ækwɪ'zɪʃn

اسم

۱: روندی برای گرفتن و پذیرش چیزی. اکتساب، فراگیری

.Language acquisition (= learning a language without being taught) starts at a very young age

فراگیری زبان (یادگیری زبان به صورت ناخواسته) از سنین پایین شروع می شود.

۲: چیزی که کسی می خرد یا به دست می آورد یا به او داده می شود مخصوصاً برای افزودن به یک مجموعه و گالری

.His latest acquisition is a racehorse

آخرین خرید او یک اسب مسابقه بود.

.The Art Society is holding an exhibition of recent acquisitions

این جامعه هنری در حال برگزاری یک نمایشگاه برای دستاوردهای جدید است.

Feature

Am fi:tʃər

Br fi:tʃə(r)

Koobdar.ir

اسم

۱: ویژگی، خصیصه. چیزی که درباره یک مکان یا یک چیز، مهم یا جذاب یا معمول است.

.Teamwork is a key feature of the training program

کار گروهی یک ویژگی کلیدی این برنامه آموزشی است.

?Which features do you look for when choosing a car

هنگام انتخاب یک ماشین، کدام ویژگی ها را مدنظر دارید؟

۲: چهره یک نفر شامل دماغ، دهن، چشم ها و فرم صورت

.Her eyes are her most striking feature

چشمان او بارزترین ویژگی چهره اوست.

۳: (در روزنامه، تلویزیون) یک مقاله ویژه یا یک ویژه برنامه

A feature on holidaying with your dog

یک ویژه برنامه درباره تعطیلات با سگتان

۴: یک فیلم سینمایی که بیش از ۹۰ دقیقه زمان دارد.

فعل

۱: افزودن یا نشان دادن چیزی به عنوان یک بخش مهم یا یک چیز مهم

.This week's broadcast features a report on victims of domestic violence

برنامه این هفته گزارشی از قربانیان خشونت خانگی را به تصویر می کشد.

.It's an Australian company whose logo features a red kangaroo

این یک شرکت استرالیایی است که لوگویش یک کانگروی قرمز را نشان می دهد.

.A study of language should feature in an English literature course

مطالعه زبان باید در یک دوره ادبیات انگلیسی افزوده شود.

Text

Am tekst

Br tekst

اسم

۱: متن

.I'll send you a text as soon as I have any news

به محض اینکه هر خبری به دست آوردم پیامک می کنم!

.The newspaper had printed the full text of the president's speech

روزنامه متن تمام سخنرانی رئیس جمهور را منتشر کرد.

.The spelling mistakes in the text had been highlighted in green

اشتباهات املایی در این متن به رنگ سبز برجسته شده بود.

Commission

Am kə'mɪʃn

Br kə'mɪʃn

فعل

۱: به صورت رسمی از کسی درخواست کنید تا به جای شما بنویسد یا چیزی را بسازد یا کاری را انجام دهد. گماشتن، ماموریت دادن

.They commissioned me to write a series of articles on language

آن ها به من ماموریت دادند تا سلسله مقالاتی را درباره زبان بنویسم.

اسم

۱: گروهی از افراد که به صورت رسمی انتخاب شده اند تا اطلاعاتی را درباره یک مشکل بدست بیاورند یا نتایج را مورد بررسی قرار دهند که چرا آن مشکل وجود دارد. کمیسیون، هیئت

.The government has set up a commission to investigate the problem of inner city violence

دولت برای تحقیق درباره مشکل خشونت درون شهری یک کمیسیون تشکیل داده است.

۲: مقدار پولی که به کسی برای فروش یک کالا داده می شود. حق کمیسیون

.You get a ۱۰% commission on everything you sell

شما برای هر چیزی که به فروش برسانید، ۱۰ درصد کمیسیون می گیرید.

۳: مقدار پولی که توسط بانک و ... برای انجام خدمت خاصی دریافت می شود.

. ۱% commission is charged for cashing traveler's cheques

یک درصد کمیسیون هزینه نقد کردن تراول است.

۴: یک درخواست رسمی از کسی برای انجام یک کار هنری یا ساخت و ساز. سفارش

.She's just got a commission to paint Sir Ellis Pike's wife

او فقط یک سفارش برای نقاشی همسر سر الیس پیک دریافت کرده است.

Regulation

Am regju'leɪʃn

Br regju'leɪʃn

اسم

۱: مقررات، قانون

Too many rules and regulations

قوانین و مقررات بسیار زیاد.

.New safety regulations have been brought in

مقررات ایمنی جدید وضع شده است.

صفت

۱: طبق قانون و مقررات، قانونی

.The girls were all wearing regulation shoes

همه دختران کفش قانونی داشتند.

Computer

Am kəm'pjʊ:tər

Br kəm'pjʊ:tə(r)

اسم

۱: کامپیوتر

.I need some advice on which computer to buy

من به کمی مشاوره برای اینکه چه کامپیوتری بخرم نیاز دارم.

.Modern computers can hold huge amounts of information

کامپیوترهای جدید مقدار زیادی از اطلاعات را می توانند نگه دارند.

.We've put all our records on computer

ما تمام گزارشات را داخل کامپیوتر قرار داده ایم.

Item

Am aɪtəm

Br aɪtəm

اسم

۱: آیتم. یک جزء از یک لیست

?Can I pay for each item separately

می توانم هر کدام از آیتم ها را به صورت جدا بخرم؟

The last item on the list

آخرین گزینه در لیست

.The restaurant has a long menu of about ۵۰ items

این رستوران یک منوی بلند با حدود ۵۰ آیتم دارد.

Consumer

Am kən'su:mər

Br kən'sju:mə(r)

اسم

۱: کسی که کالایی را می خرد یا از خدماتی استفاده می کند. مصرف کننده

.The new telephone rates will affect all consumers

هزینه جدید تلفن روی تمام مصرف کنندگان اثر خواهد داشت.

.The United States is currently the world's largest consumer of energy

آمریکا در حال حاضر بزرگترین مصرف کننده انرژی در جهان است.

.Agricultural companies have failed to convince consumers that kind of potato is safe

کمپانی های کشاورزی نتوانستند مصرف کنندگان را قانع کنند که آن نوع سیب زمینی ایمن است.

Achieve

Am ə'tʃi:v

Br ə'tʃi:v

Koobdar.ir

فعل

۱: موفق شدن در دستیابی به یک هدف خاص، یک موقعیت خوب و یا دست یابی به یک استاندارد مخصوصاً اگر در طی زمان حاصل شود.

.She finally achieved her ambition to visit South America

او سرانجام به آرزویش برای دیدن آمریکای جنوبی رسید.

.He has already achieved his main ambition in life - to become wealthy

او هم اکنون به آرزوی اصلی خود در زندگی یعنی ثروتمند شدن دست یافته است.

.I've been working all day, but I feel as if I've achieved nothing

من تمام روز داشتم کار می کردم ولی احساس می کنم که چیزی به دست نیاوردم. (دست آوردی نداشتم)

Final

Am faɪnl

Br faɪnl

صفت

۱: پایانی، پایان

.The referee blew the final whistle

داور در سوت پایان دمید.

.No one could have predicted the final outcome

هیچ کس نمی توانست نتیجه نهایی را پیش بینی کند.

!!I'll give you \$۵۰۰ for it, and that's my final offer

من ۵۰۰ دلار بابت آن می دهم و این پیشنهاد نهایی من است.

Positive

Am pə:zətɪv

Br pɒzətɪv

صفت

۱: پر از امید و انگیزه و اندیشه مثبت

.There was a very positive response to our new design - people seemed very pleased with it
 بازخوردهای مثبتی نسبت به طراحی جدید ما وجود داشت. به نظر، مردم از آن خیلی راضی بودند.

۲: رو به جلو. قدم برداشتن در جهت موفقیت. مفید، موثر

.We must take positive steps to deal with the problem
 ما باید قدم های مثبتی برای برخورد با این مشکل اتخاذ کنیم.

۳: اعلام رضایت یا موافقت

.Most people have been very positive about the show
 بیشتر مردم با آن برنامه خیلی موافق هستند.

۴: جواب مثبت در یک آزمایش پزشکی

۵: با بار الکتریکی مثبت

Evaluation

Am ɪˌvæljʊ'eɪʃn

Br ɪˌvæljʊ'eɪʃn

اسم

۱: فرایند قضاوت یا محاسبه کیفیت، اهمیت، مقدار یا ارزش چیزی. ارزیابی، سنجش

.Evaluation of this new treatment cannot take place until all the data has been collected
 ارزیابی این روش درمان جدید نمی تواند صورت پذیرد تا وقتی که همه داده ها جمع آوری شوند.

.It is very difficult to make a detailed evaluation

خیلی سخت است که یک ارزیابی دقیق ترتیب دهیم.

.We need to carry out a proper evaluation of the new system

ما باید ارزیابی صحیح از سیستم جدید انجام دهیم.

Assistance

Am ə'sɪstəns

Br ə'sɪstəns

اسم - غیر قابل شمارش

۱: کمک یا حمایت

.Despite his cries, no one came to his assistance

با اینکه اشک میریخت کسی به کمکش نیامد.

.The company needs more financial assistance from the government

این شرکت به کمک مالی بیشتری از طرف دولت نیاز دارد.

.He can walk only with the assistance of crutches

او می تواند تنها با کمک عصا قدم بزند.

Normal

Am nɔ:rml

Br nɔ:ml

صفت

۱: معمول، عادی

.My day began in the normal way, and then I received a very strange phone call

روز من عادی شروع شد و سپس من یک تماس تلفنی خیلی عجیب دریافت کردم.

.He was able to lead a normal life, despite the illness

علارغم بیماری او توانست یک زندگی عادی را سپری کند.

.They were selling the goods at half the normal cost

آن ها کالاها را نصف قیمت معمول به فروش رسانده بودند.

Relevant

Am reləvənt

Br reləvənt

صفت

۱: خیلی مرتبط. مربوطه، مناسب

.Education should be relevant to the child's needs

تعلیم و تربیت باید با نیاز کودک مرتبط باشد.

.Send me all the relevant information

تمام اطلاعات مربوطه را برای من ارسال کن.

.Her novel is still relevant today

رمان او امروزه نیز مناسب است. (به شرایط جامعه امروز نیز ربط دارد)

Distinction

Am dɪ'stɪŋkʃn

Br dɪ'stɪŋkʃn

اسم

۱: یک تفاوت بین دو چیز مشابه

.There is a sharp distinction between crimes which involve injury to people and those that don't

تفاوت فاحشی بین جرم هایی که شامل زخمی شدن مردم هستند و جرم هایی که این چنین نیستند وجود دارد.

۲: برتری، امتیاز

Eliot's distinction as a poet

برتری الیوت به عنوان یک شاعر

.She had the distinction of being the first woman to fly the Atlantic

او این امتیاز را داشت که اولین زنی است که روی اقیانوس آتلانتیک پرواز کرده است.

۳: فرق

.(The new law makes no distinction between adults and children (= treats them equally

قانون جدید بین بزرگسال و کودک فرقی نمی گذارد.

Region

Am ri:dʒən

Br ri:dʒən

اسم

۱: ناحیه

.One of the most densely populated regions of North America

یکی از متراکم ترین نواحی جمعیتی در آمریکای شمالی.

The less-developed regions of the world

نواحی کمتر توسعه یافته جهان

۲: یک بخش خاص از بدن

.He said he had sharp pains in the stomach region

او گفت که درد شدیدی در ناحیه معده دارد.

Traditional

Am trə'dɪʃənəl

Br trə'dɪʃənəl

صفت

۱: مربوط به سنت و آداب و رسوم

.It's traditional in America to eat turkey on Thanksgiving Day

در آمریکا مرسوم است که در عید شکرگزاری بوقلمون بخورند.

.In some countries it is traditional for a bride to wear white

در برخی از کشورها برای عروس رسم است که سفید بپوشد.

I'm a great lover of traditional Irish music

من عاشق موسیقی سنتی ایرلند هستم.

Impact

Am ɪmpækt

Br ɪmpækt

اسم

۱: تاثیر شدیدی که چیزی روی چیز دیگر می گذارد.

.The book discusses the impact of Christian thinking on western society

این کتاب درباره تاثیر شدید تفکر مسیحیت روی جامعه غرب بحث می کند.

۲: ضربه ناشی از برخورد یک شی با شی دیگر

.The impact knocked him off balance

آن ضربه او را از تعادل خارج کرد.

All these measures, enforced by law or adopted by choice, reduce the risk of serious injury from crash impact.

تمام این اقدامات ، که توسط قانون اجرا شده و یا به صورت انتخابی اتخاذ شده است ، خطر آسیب جدی در اثر ضربه تصادف را کاهش می دهد.

فعل

۱: اثر گذاشتن روی چیزی

A big decline in exports will impact (on) the country's economy.

کاهش شدید صادرات بر اقتصاد کشور تأثیر خواهد گذاشت.

Consequence

Am kɑːnsɪkwəns

Br kɒnsɪkwəns

اسم

۱: نتیجه، عاقبت مخصوصاً اگر بد باشد

.This decision could have serious consequences for the industry

این تصمیم می تواند عواقب جدی برای صنعت داشته باشد.

.The government is trying to do more to educate the public about the consequences of drug abuse

دولت در تلاش است تا آموزش بیشتری را به مردم درباره عواقب سوء استفاده از آرام بخش ارائه دهد.

.He always makes snap decisions and never thinks about their consequences

او همیشه تصمیمات فوری می گیرد و هرگز به پیامدهای آنها فکر نمی کند.

Chapter

Am tʃæptər

Br tʃæptə(r)

اسم

۱: هر قسمت جدا در یک کتاب یا متون دیگر. فصل، بخش

.The book has exercises at the end of every chapter

این کتاب در پایان هر بخش تمرینات دارد.

.Read Chapter ۱۰ before class tomorrow

فصل ۱۰ را تا قبل از کلاس فردا بخوانید.

۲: بخشی از یک دوره زمانی طولانی که در آن چیزهایی اتفاق می افتد.

.That chapter of my life closed when I had a serious riding accident

آن فصل از زندگی من وقتی که تصادف رانندگی شدیدی داشتم بسته شد.

.The period before the revolution is an interesting chapter in British history

دوره زمانی قبل از انقلاب یک فصل جذاب در تاریخ بریتانیا بود.

Equation

Am ɪ'kweɪʒn

Br ɪ'kweɪʒn

اسم

۱: (در ریاضیات) تساوی، معادله

.In the equation $3x - 3 = 15$, $x = 6$

در تساوی $3x - 3 = 15$ ، $x - 3$ یکس برابر ۶ است.

۲: مشکل دشواری که تنها با در نظر گرفتن همه المان های موثر قابل حل است. معادله

.Managing the economy is a complex equation of controlling inflation and reducing unemployment

مدیریت اقتصاد معادله پیچیده ای از کنترل تورم و کاهش بیکاری است.

.When you're starting your own business, difficulties and frustrations are part of the equation

هنگامی که کار خود را شروع می کنید، مشکلات و ناامیدی ها بخشی از معادله هستند.

Appropriate

Am ə'prɒpriət

Br ə'prɒpriət

فعل

۱: چیزی یا ایده کسی یا هر چیز دیگر را برای استفاده خودتان برداشتن مخصوصاً اگر غیر قانونی و بدون اجازه باشد.

.He lost his job when he was found to have appropriated some of the company's money
وقتی کشف شد که او مقداری از پول شرکت را برای استفاده شخصی برداشته است کارش را از دست داد.

صفت

۱: مناسب، قابل قبول یا صحیح برای یک موقعیت خاص

?Is this film appropriate for small children

آیا این فیلم برای بچه های کم سن و سال مناسب است.

?What would be an appropriate course of action in such a situation

راه مناسب برای اقدام در چنین موقعیتی چه چیزی می تواند باشد؟

Resource

Am ri:sɔ:rs

Br ri'sɔ:s

فعل

۱: چیز مورد نیازی را با پول یا امکانات تامین کردن

.The school must be properly resourced with musical instruments and audio equipment
مدرسه باید به صورت صحیح با ابزار آلات موسیقی و تجهیزات صوتی تامین شود.

اسم

۱: منبع

.The country's greatest resource is the dedication of its workers

بزرگترین منبع این کشور فداکاری کارگرانش است.

.We must make the most efficient use of the available financial resources

ما باید موثرترین استفاده را از منابع مالی در دسترس انجام دهیم.

Participation

Am pɑ:r'tɪsɪ'peɪʃn

Koobdar.ir

Br pa:ˈtɪsɪˈpeɪʃn

اسم

۱: مشارکت

.Thank you for your participation

به خاطر مشارکت شما سپاس گذارم.

.Voter participation has declined by ۵%

مشارکت آرا ۵٪ کاهش یافته است.

.We want more participation in the decision-making

ما می خواهیم مشارکت بیشتری در تصمیم گیری داشته باشیم.

Survey

Am sɜ:veɪ

Br sɜ:veɪ

اسم

۱: نظر سنجی، بررسی (در حالت کلی این واژه به معنی بررسی دقیق است)

.A recent survey showed ۷۵% of those questioned were in favor of the plan

یک نظرسنجی جدید نشان داد که ۷۵٪ از کسانی که مورد سوال قرار گرفته بودند طرفدار طرح بودند.

.A recent survey showed that ۵۸ percent of people did not know where their heart is

بررسی اخیر نشان داد که ۵۸ درصد مردم نمی دانند قلبشان کجاست.

۲: نقشه برداری

A geological survey

نقشه برداری زمین شناسی

فعل

۱: نقشه برداری کردن

.Before the new railway was built, its route was carefully surveyed

قبل از ساخت راه آهن جدید، مسیر آن با دقت نقشه برداری شد.

۲: جستجو کردن و بررسی کردن به صورت دقیق

.He got out of the car to survey the damage

او از ماشینش پیاده شد تا خسارت را بررسی کند.

Potential

Am pə'tenʃl

Br pə'tenʃl

صفت

۱: بالقوه، احتمالی. ممکن در صورتی که شرایطی موجود گردد.

.Many potential customers are waiting for a fall in prices before buying

بسیاری از مشتریان بالقوه، قبل از خرید، منتظر کاهش قیمت هستند.

We estimate the potential market for the new phones to be around one million people in this country alone.

تخمین می‌زنیم که بازار احتمالی تلفن‌های جدید فقط در این کشور حدود یک میلیون نفر باشد.

اسم - غیر قابل شمارش

۱: توانایی کسی یا چیزی برای پیشرفت و توسعه یا دستف یافت به چیزی یا موفق شده در چیزی. پتانسیل

.The region has enormous potential for economic development

این ناحیه پتانسیل بسیار زیادی برای توسعه دارد.

Cultural

Am kʌltʃərəl

Br kʌltʃərəl

صفت

۱: مربوط به عادات، رسومات و اعتقادات یک جامعه. فرهنگی

Cultural differences between the two communities

تفاوت فرهنگی بین این دو جامعه

.The country has a rich cultural heritage

این کشور از میراث فرهنگی غنی برخوردار است.

۲: مربوط به هنر، ادبیات، موسیقی و ... در یک جامعه. تربیتی

Cultural activities

فعالیت های تربیتی

.Students need to have time for relaxation and cultural activities, as well as for academic work

دانشجویان مثل کارهای دانشگاهی به زمانی برای استراحت و فعالیت های تربیتی نیاز دارند.

Transfer

Am træns'fɜ:r

Br træns'fɜ:(r)

فعل

۱: منتقل کردن چیزی یا کسی از یک جا به جایی دیگر

.We were transferred from one bus into another

ما از یک اتوبوس به یک اتوبوس دیگر منتقل شدیم.

۲: از یک مدرسه، دانشگاه، شغل و غیره به یک مدرسه، دانشگاه، شغل و غیره دیگر منتقل شدن و رفتن

.After a year he transferred to University College, Dublin

بعد از یک سال او به دانشگاه دوبلین نقل مکان کرد.

۳: منتقل کردن احساس، بیماری، روحیه و غیره به کسی

.I decided to transfer my loyalty to my local team

من تصمیم گرفتم تا حس وفاداری خودم را به تیم منتقل کنم.

.This disease is rarely transferred from mother to baby

این بیماری به ندرت از مادر به نوزاد منتقل می شود.

۴: چیزی را به طور قانونی مال کس دیگری کردن

.She transferred the house to her daughter before she died

او خانه را قبل از مرگش به دخترش داد (منتقل کرد).

۵: منتقل کردن یک تماس تلفنی از یک تلفن به دیگری

?I'll be upstairs, so could you transfer my phone calls up there, please

من در طبقه بالا خواهم بود ، بنابراین می توانید تماسهای تلفنی مرا از آنجا منتقل کنید ، لطفاً؟

اسم

۱: انتقال

Electronic data transfer

انتقال الکترونیکی داده

.The transfer from the airport to the hotel is included in the price

انتقال از فرودگاه به هتل به قیمت اضافه شده است.

۲: بازیکنی که از یک تیم به تیم دیگری می رود.

.It was the first goal he had scored since his transfer from Chelsea

این اولین گلی بود که او از زمان انتقالش از چلسی به ثمر رساند.

Select

Am sı'lekt

Br sı'lekt

فعل

۱: انتخاب کردن

.He hasn't been selected for the team

او برای تیم انتخاب نشده است.

.I selected the best staff available

من بهترین چیزهای در دسترس را انتخاب کردم.

صفت

۱: بهترین نوع یا با کیفیت ترین مخصوصاً اگر در اندازه یا مقداری کوچک باشد. برگزیده، خاص، ممتاز

.These activities should be available to all students, not just a select few

این فعالیت ها باید برای همه دانش آموزان در دسترس باشد نه فقط برای چند برگزیده.

.They live in a very select area

آن ها در یک منطقه خیلی ممتاز زندگی می کنند.

Credit

Am kredit

Br kredit

اسم

۱: اعتبار (به مفهوم عامه). افتخار

.She got no credit for solving the problem

او هیچ اعتباری برای حل مشکل نداشت.

.She is a credit to her family

او اعتباری برای خانواده اش است.

۲: توافقی که با یک فروش گاه دارید تا پول را بعداً بپردازید. نسیه، اعتبار

.We bought the dishwasher on credit

ما ماشین ظرفشویی را نسیه خریدیم.

۳: اعتبار و پولی که از بانک دریافت می کنید.

.The bank refused further credit to the company

بانک از دادن اعتبار بیشتر به شرکت سرباز زد.

۴: قابل اعتماد برای اینکه پولی به شما بدهند و شما آن را باز گردانید.

.Her credit isn't good anywhere now

اکنون اعتبار او در هیچ جا خوب نیست.

فعل

۱: پول واریز کردن به حساب بانکی، شارژ کردن حساب بانکی

They credited my account with \$20 after I pointed out the mistake.

آن ها بعد از اینکه من به آن تخلف اشاره کردم، ۲۰ دلار به حسابم واریز کردند.

۲: باورکردن چیزی که به نظر درست می آید.

He even tried to pretend he was my son - can you credit it?

او حتی تلاش کردن تا ظاهر کند که پسر من است - می توانی این را باور کنی؟

Affect

Am ə'fekt

Koobdar.ir

Br ə'fekt

فعل

۱: تأثیری روی کسی یا چیزی گذاشتن یا تغییری در آن ایجاد کردن

.Both buildings were badly affected by the fire

هر دو ساختمان به طرز بدی به وسیله آتش تحت تأثیر قرار گرفته اند.

.Researchers are looking at how a mother's health can affect the baby in the womb

محققان در جستجوی این هستند که چطور سلامت مادر می تواند روی کودک داخل رحم تأثیر بگذارد.

۲: وانمود کردن یا تظاهر کردن به یک احساس یا فکر

.To all his problems she affected indifference

با همه مشکلاتش او وانمود می کرد بی تفاوت است.

Category

Am kætəgɔ:ri

Br kætəgəri

اسم

۱: (در یک سیستم برای دستتقسیم کردن اجزا بر اساس ظاهر، کیفیت و ...) دسته، طبقه، رده

.Each category has several subdivisions

هر دسته چندین زیر مجموعه دارد.

.The results can be divided into three main categories

این نتایج را می توان در سه دسته اصلی طبقه بندی کرد.

.People are individuals and you can't really put them into categories

مردم منحصر به فرد هستند و شما واقعاً نمی توانید آن ها را دسته بندی کنید.

Perceive

Am pər'si:v

Koobdar.ir

Br pə'si:v

فعل

۱: فهمیدن و آگاه شدن درباره چیزی. درک کردن، دریافتن

.I perceived a change in his behavior

من متوجه تغییر در رفتار او شدم.

.I perceived something moving in the shadows

من فهمیدم که چیزی در آن سایه ها در حال حرکت است.

.The patient was perceived to have difficulty in breathing

بیمار دریافته بود که در تنفس مشکل دارد.

۲: فکر کردن درباره چیزی به طریقی خاص

.The way people perceive the real world is strongly influenced by the language they speak

طریقی که مردم درباره جهان پیرامون می اندیشند به طرز قدرتمندی تحت تاثیر زبانی است که با آن سخن می گویند.

Seek

Am si:k

Br si:k

فعل

۱: تلاش کردن برای پیدا کردن یا به دست آوردن چیزی مخصوصا چیزی که یک شی فیزیکی نیست.

.She is actively seeking work

او فعالانه در جستجوی کار است.

.The government is seeking ways to reduce the cost of health care

دولت در تلاش برای پیدا کردن راهی برای کاهش هزینه های درمانی است.

۲: درخواست کردن و طلب کردن توصیه، اجازه، کمک و ...

.They suggested she seek advice from the legal department

آن ها به او پیشنهاد دادند از آن دپارتمان حقوقی مشاوره بخواهد (درخواست کمک کند).

.She managed to calm him down and seek help from a neighbor

موفق شد او را آرام کند و از همسایه کمک بخواهد.

Focus

Am fəʊkəs

Br fəʊkəs

فعل

۱: تمرکز کردن، متمرکز شدن

.Each exercise focuses on a different grammar point

هر تمرین روی یک نکته گرامری متفاوت متمرکز است.

۲: (در مورد چشم و بینایی) سازگار شدن

.It took a few moments for her eyes to focus in the dark

اندکی زمان برد تا چشمانش با تاریکی سازگار شود.

.(When they first took the bandages off, her eyes couldn't focus properly (= she couldn't see clearly

وقتی آن ها برای اولین بار پانسمان را برداشتند چشمانش نمی توانست به خوبی ببیند.

اسم

۱: نقطه اصلی و مرکزی چیزی مخصوصا مرکز توجه. کانون

.I think Dave likes to be the focus of attention

فکر می کنم که دیو دوست دارد کانون توجه باشد.

?What is the focus of your report

تمرکز گزارش شما روی چیست؟

۲: (در فیزیک) کانون عدسی

The focus of a lens

کانون عدسی

Purchase

Am pɜ:rtʃəs

Br pɜ:tʃəs

اسم

۱: چیزی که شما خریداری می کنید.

?How do you wish to pay for your purchases

دوست دارید چطور خریدهای خود را حساب کنید؟

.A house is the most expensive purchase that most people ever make

خانه گرانترین خریدی است که بیشتر مردم در طول زندگیشان انجام می دهند.

فعل

۱: خرید کردن

.The land has been purchased by the army

این زمین توسط ارتش خریداری شده است.

Injury

Am indʒəri

Br indʒəri

اسم

۱: صدمه فیزیکی به کسی بر اثر تصادف یا حمله. جراحت

.Several train passengers received serious injuries in the crash

چندین مسافر قطار جراحات جدی را در تصادف متحمل شدند.

.There's a chance of injury in almost any sport

تقریباً در تمام ورزش ها احتمالی برای جراحت وجود دارد.

.He suffered awful injuries in the crash

او از جراحات خیلی بدی در تصادف رنج برد.

Site

Am saɪt

Br saɪt

اسم

۱: مکان چیزی

.The company hasn't yet chosen the site for the new hospital

شرکت هنوز مکانی را برای بیمارستان جدید انتخاب نکرده است.

.A site has been chosen for the new school

مکانی برای مدرسه جدید انتخاب شده است.

۲: on site داخل یک اداره، شرکت و ...

.Here are two restaurants on site

دو رستوران داخل کارخانه وجود دارد.

۳: off site بیرون از اداره، شرکت و ...

.The next time the meeting had to be held off site

ملاقات آینده باید در خارج از شرکت برگزار شود.

فعل

۱: وجود داشتن یا ساختن در یک محل خاص

.The company's head office is sited in Rome

دفتر اصلی شرکت در رم قرار دارد.

.The castle is magnificently sited high up on a cliff

این قلعه با شکوه در بالای یک صخره قرار گرفته است.

Journal

Am d33:rn1

Br d33:nl

اسم

۱: روزنامه یا مجله ای که به صورت مرتب منتشر می شود و درباره یک موضوع خاص است.

The British Medical Journal

روزنامه پزشکی بریتانیا

.He's had several articles published in scholarly journals

وی چندین مقاله در مجلات علمی منتشر کرده است.

.The journal comes out five times a year

این مجله ۵ بار در سال منتشر می شود.

Primary

Am praɪmeri

Br praɪməri

صفت

۱: اصلی، مهمترین، پایه ای

.The money I earn is extra, my husband's job is our primary source of income

پولی که من به دست می آورم مازاد است، کار همسر من منبع اصلی درآمد ماست.

.Our primary concern must be the children

نگرانی اصلی ما باید بچه ها باشند.

۲: پایه تحصیلی کودکان

A primary school

مدرسه ابتدایی

اسم

۱: Primary election (در آمریکا) انتخابات مقدماتی که به منظور محدود کردن تعداد نامزدها پیش از برگزاری یک انتخابات سراسری برای یک سِمَت سیاسی برگزار میشود. انتخابات‌های مقدماتی یکی از ابزارهای احزاب یا ائتلاف‌های سیاسی به منظور رسیدن به وحدت نظر بر روی یک یا چند نامزد پیش از یک انتخابات است. (منبع: ویکی پدیا)

Complex

Am ka:mpleks

Br kɒmpleks

صفت

۱: ساخته شده از چیزها و بخش های زیاد که با هم در ارتباطند. پیچیده

.The company has a complex organizational structure

این شرکت یک ساختار پیچیده سازمانی دارد.

۲: دشوار برای فهمیدن. پیچیده

.The writer has used several complex grammatical constructions

نویسنده از چندین دستور گرامری پیچیده استفاده کرده است.

اسم

۱: مجموعه ای از ساختمان های شبیه به هم در یک منطقه. مجموعه

.They live in a large apartment complex

آن ها در یک مجموعه آپارتمانی بزرگ زندگی می کنند.

۲: یک ناراحتی خاص یا یک ترس ناخواسته که فردی دارد مخصوصا اگر نتیجه یک تجربه تلخ در گذشته باشد. عُّقه

.I think he's got a complex about being bald

من فکر می کنم او در مورد طاس بودن عقه داشت.

Institute

Am institu:t

Br institju:t

اسم

۱: سازمانی که در آن افراد کارهای علمی خاصی انجام می دهند. انستیتو، موسسه

.The institute will invest ۵ million in the project

این موسسه ۵ میلیون در این پروژه سرمایه گذاری خواهد کرد.

A research institute

یک پژوهشکده

فعل

۱: شروع کردن یا تاسیس کردن یا بنیان نهادن یک سیستم، قانون و ...

.The new management intends to institute a number of changes

مدیریت جدید در نظر دارد تا چند تغییر را شروع کند.

Investment

Am in'vestmənt

Br in'vestmənt

اسم

۱: صرف پول، زمان، تلاش و غیره روی چیزی با هدف کسب منفعت. سرمایه گذاری

.The account requires a minimum investment of €۱,۰۰۰

این حساب به حداقل هزار یورو سرمایه گذاری نیاز دارد.

.There's been a significant investment of time and energy in order to make the project a success

سرمایه گذاری بسیاری از زمان و انرژی با هدف موفق کردن پروژه وجود دارد.

.We're always looking for investment opportunities

ما همواره به دنبال فرصت های سرمایه گذاری هستیم.

Administration

Am əd,mɪnɪ'streɪʃn

Br əd,mɪnɪ'streɪʃn

اسم

۱: مدیریت (به صورت admin نیز به کار می رود)

She has little experience in admin

او تجربه کمی در مدیریت دارد.

.The decision to cancel the trip was made by the school administration

تصمیم لغو اردو توسط مدیریت مدرسه اتخاذ شده است.

۲: دوره ریاست جمهوری یا دوره حکومت

The Obama administration

دوره ریاست جمهوری اوباما

.The Clinton administration has been full of surprises

دوره ریاست جمهوری کلینتون پر از غافلگیری بود.

Maintenance

Am meɪntənəns

Br meɪntənəns

اسم - غیر قابل شمارش

۱: حفظ چیزی در شرایط خوب و مطلوب با بررسی و تعمیر آن به صورت مرتب.

.Old houses need a lot of maintenance

خانه های قدیمی به مراقبت زیادی نیاز دارند.

.The magazine offers tips on cutting your house maintenance costs

این مجله برای کم کردن هزینه های نگه داری خانه روش هایی پیشنهاد می دهد.

.The network will be down for an hour for routine maintenance

این شبکه برای نگه داری های متداول یک ساعت قطع خواهد شد.

Design

Am di'zain

Br di'zain

اسم

۱: ترسیم یا مجموعه ای از ترسیم هایی که نشان می دهد چطور یک ساختمان یا محصول ساخته شده است و چطور کار می کند و به نظر می رسد. طراحی

?Have you seen the designs for the new shopping center

آیا طراحی های مرکز خرید جدید را دیده اید؟

۲: هنر طراحی

.He's studying design in Paris

او طراحی را در پاریس خوانده است.

۳: الگویی که برای دکوراسیون چیزی استفاده می شود. طرح

.I like the design on your sweatshirt

من طرح روی پیراهن شما را دوست دارم.

فعل

۱: طراحی کردن

.This range of clothing is specially designed for shorter women

این رده از لباس ها به صورت ویژه برای خانوم های کوتاه قد طراحی شده است.

.Adam designed and wrote the software

آدام این نرم افزار را طراحی و برنامه نویسی کرد.

.This dictionary is designed for advanced learners of English

این دیکشنری برای زبان آموزان سطح بالای انگلیسی طراحی شده است.

Obtain

Am əb'teɪn

Br əb'teɪn

فعل

۱: به دست آوردن، کسب کردن

.First editions of these books are now almost impossible to obtain

اکنون اولین نسخه از این کتاب برای به دست آوردن تقریباً غیر ممکن است.

.In the second experiment they obtained a very clear result

در دومین آزمایش آن ها به یک نتیجه خیلی روشن دست یافتند.

۲: (در مورد یک شرایط و موقعیت) وجود داشتن

.Conditions of extreme poverty now obtain in many parts of the country

شرایط فقر شدید اکنون در بسیاری از مناطق کشور وجود دارد.

Restricted

Am rɪ'strɪktɪd

Br rɪ'strɪktɪd

صفت

۱: محدود و منحصر مخصوصاً توسط قانون

.It's difficult trying to work in such a restricted space

تلاش برای کار کردن در چنین فضای محدودی سخت است.

.The sale of alcohol is restricted to people over the age of ۱۸

فروش الکل به افراد بالای ۱۸ سال محدود شده است.

۲: محدودیت در توانایی و حرکت

.The accident left her with restricted movement in her right leg

تصادف برای او محدودیت حرکتی در پای راستش بر جای گذاشت.

.In those days women led very restricted lives

در آن روزها زنان زندگی بسیار محدودی (به لحاظ حقوق و آزادی) را سپری می کردند.

Conduct

Am kən'dʌkt

Br kən'dʌkt

اسم - غیر قابل شمارش

۱: رفتار، سلوک (نه در حالت کلی بلکه در محیطی خاص مانند اداره)

Improving standards of training and professional conduct

ارتقای استانداردهای آموزشی و رفتار حرفه ای

An inquiry into the conduct of the police

تحقیق در مورد رفتار پلیس

فعل

۱: انجام یک فعالیت یا یک پروسه مخصوصاً با هدف کسب اطلاعات یا اثبات یک واقعیت

.We are conducting a survey of consumer attitudes towards organic food

ما در حال انجام یک نظر سنجی از ذهنیت مصرف کنندگان در خصوص غذای ارگانیک هستیم.

?Is it really necessary to conduct experiments on animals

آیا انجام آزمایشات روی حیوانات واقعاً ضروری است؟

۲: رهبری کردن یک گروه موسیقی و ارکستر

.The orchestra is conducted by John Williams

این ارکستر توسط جان ویلیامز رهبری می شود.

۳: (در شیمی و فیزیک) انتقال گرما یا الکتریسیته

.Aluminum, being a metal, readily conducts heat

آلومینیوم، به دلیل فلز بودن، به راحتی گرما را منتقل می کند.